



## پیغام عشق

قسمت نهصد و نود و چهارم





مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۱

هست احوالم خلاف همدیگر

هریکی باهم مخالف در اثر

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۲

چون که هر دم راه خود را می‌زنم

با دگر کس سازگاری چون کنم؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳

موج لشکرهای احوالم بین

هر یکی با دیگری در جنگ و کین

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۴

می‌نگر در خود چنین جنگ گران

پس چه مشغولی به جنگ دیگران؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۵

یا مگر زین جنگ، حقت واخرد

در جهان صلح یک رنگت برد



مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۶

آن جهانی جز باقی و آباد نیست

زانک آن ترکیب از اعداد نیست

مطلب جدیدی که دارم یاد می‌گیرم، این است که وقتی که بر اثر تریگر (trigger)، بیرونی مثلاً اتفاق، حرف یا عمل، یا ارتعاش شخصی، دردی در من بالا می‌آید، در لحظه حاضر باشم، به تغییرات فیزیکی خودم توجه کنم تا متوجه بالا آمدن این گردوخاک در خودم یا حتی در شخص دیگری بشوم.

در قصه اهل صبا فرموده بودید، وقتی گردوخاک را دیدید، به چوپان خرد بگریزید و از گرگ دوری کنید و حمیت و تعصب را کنار بگذارید، یعنی سریعاً عذرخواهی کنید و به اشتباه خود اقرار کنید، حذر و نیاز بیاورید، و این برای من راه‌گشا بود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۱

گفت إذا جاء القضا، ضاق الفضا

تَحْجُبُ الْأَبْصَارَ، إِذْ جَاءَ الْقُضَا

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۲

چشم بسته می‌شود وقت قضا

تا نبیند چشم، کحل چشم را



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳

مکر آن فارس چو انگیزید گرد

آن غبارت ز استغاثت دور کرد

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۴

سوی فارس رو، مرو سوی غبار

ور نه بر تو کوبد آن مکر سوار

همین‌طور در داستان خواجه‌ای که دخترش را شوهر داد و به او نصیحت کرد که در هنگام نزدیکی مراقب باش حامله نشوی، یادگرفتم:

وقتی در موقعیتی قرار می‌گیرم که ممکن است دردی در خودمان یا شخص دیگر مانند همسرمان بالا بیاید و هم‌افزایی کند یا سگ دیگری باعث پارس سگ من نیز بشود، ناظر به تغییرات خودم و ایشان باشم و در حال بالا آمدن دردی، سریعاً کنار بکشم و دوری کنم تا حامله به درد نشوم یا اصطلاحاً به چوپان خرد پناه ببرم، حذر و نیاز کنم به درگاه عدم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۲+

گفت دختر را کزین داماد نو

خویشتن پرهیز کن، حامل مشو



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۲۱

کز ضرورت بود، عقد این گدا

این غریب‌اشمار را نبود وفا

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۲۲

ناگهان به جهد کند، ترک همه

بر تو طفل او بماند مظلّمه

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۳۴

گفت چشمش چون کلاپسه شود

فهم کن آن وقت انزالش بود

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۳۵

گفت تا چشمش کلاپسه شدن

کور گشتست این دو چشم کور من

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۳۶

نیست هر عقلی حقیری پایدار

وقت حرص و وقت خشم و کارزار



پس باید مانند کوری عصا به دست در این زمین مین گذاری شده راه برویم که دچار درد همانیدگی و من ذهنی نشویم.

نکته آموزنده دیگری که بیان فرمودید، مربوط به داستان کشته شدن رستم به وسیله برادرش بود. در قسمت کشته شدن رستم به وسیله برادرش همان طور که شما فرمودید رستم در کارزار نبرد، قابل شکست دادن نبود ولی به خاطر حرص در چاه افتاد و کشته شد.

به طور خلاصه فرمودید به علت خشمی که از برادرش دچار شد، به علت مخالفت او، در خراج گرفتن از بلاد همسایه که با هم خویشی پیدا کرده بودند، برادر رستم برای او چاهی کند و هنگامی که رستم دچار خشم نسبت به برادرش شد، در آن چاه افتاد.

انداختن همانیدگی‌ها، مانند پول، اموال، مقام یا در کل همانیدگی‌های فیزیکی آسان است ولی انداختن همانیدگی‌ها مانند دردها، رنجش‌ها، کینه‌ها، ترس، پریشانی، اضطراب، کنترل کردن، حس نقص، غرور و تکبر، حسادت، بخل، تنگ‌نظری، عصبانیت، ملامت کردن، وسواس، شک، حس عدم سیری، هرچه بیش تر بهتر، عدم فراوانی اندیشی، در کل هیجان‌های من ذهنی و قطب‌های آن، واحدهای متفاوت من ذهنی دردمند را تشکیل می‌دهند.

در این لحظات نوشتن دردهایی که می‌بینم در آن لحظه و سپردن آن‌ها به زندگی و اقرار به آن‌ها و طلب آموزش به خاطر داشتن آن‌ها و خواستن از زندگی جهت پاک کردن روحم از آن‌ها، برای خاموش کردن این گرد و غبار کارساز بوده است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۸

رستی ز عالم اما، از خویشتن نرستی

عارست هستی تو، وین عار تا به گردن



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲۸

عیاروار کم نه، تو دام و حيله کم کن


در دام خویش مآند، عیار تا به گردن


دامیست دام دنیا، کز وی شهان و شیران

ماندند چون سگ اندر مُردار تا به گردن

دامیست طرفه تر زین، کز وی فتاده بینی

بی عقل تا به کعب و هشیار تا به گردن

با تشکر و احترام 

نرگس از نروژ 



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

برنامه ۸۶۶ غزل ۹۵۴ و ابیات انتخابی.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۴

فُزود آتشی من، آب را خبر ببرید

اسیر می‌بردم غم، ز کافرم بخرید

«بسم الله الرحمن الرحيم»

«به نام خداوند بخشنده و مهربان»

شروع هر آیه از سوره‌های قرآن کریم با «بسم الله الرحمن الرحيم» است که از همان ابتدا بیانگر مهربانی و بخشنده‌گی پروردگار می‌باشد.

پایه و اساس برنامه‌های گنج حضور مرکز عدم و فضای گشوده‌شده است که در هر جلسه تأکید فراوانی بر حفظ و نگهداری آن می‌شود.

از ازل تا ابد تنها یک همانیدگی برای ما وجود دارد و آن هم هم‌هویت شدن با پیمان عهد الست می‌باشد که خداوند از ما پیمان گرفته است که آیا من پروردگار شما نیستم و ما گفتیم آری.





مولانای عزیز در برنامه ۸۶۶ میزان دردهای انباشته شده در همانیدگی‌های ما را به صورت آتشی شعله‌ور می‌داند که از حد گذشته و آرامش روح و روان ما را سلب کرده و دردها و غم‌ها ما را به اسارت خود درآورده و روی مرکز عدم و فضای گشوده‌شده ما را پوشانده است.

و عینک‌های رنگی همانیدگی‌ها را بر روی چشمانمان قرار داده که هشیاری نظر که همان بخشندگی و مهربانی پروردگار می‌باشد را نمی‌توانیم ببینیم و آب حیات و نیروی شفابخشی زندگی و دم ایزدی در درونمان خشک گردیده که ما را همکار کافر بزرگ نیروی همانیدگی‌های جهان ساخته است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۲

یارکان پنج روزه یافتی

روز یاران کهن بر تافتی؟

و ما یاران و دوستان خود را چیزهای آفل و گذرای همانیدگی‌ها قرار داده‌ایم و خود را از دوست و یار قدیم عهد الست و مرکز عدم و فضای گشوده‌شده که می‌تواند بهترین یار و دوستان باشد روی گردان شده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۹

من به صحرا خلوتی بگزیده‌ام

خلق را من دزد جامه دیده‌ام

و غافل از این که این یارکان و چیزهای آفل و گذرا فقط توجه و تمرکز لحظه ما را می‌دزدند و از خداییت‌مان دور که نمی‌توانند به ما کمک و یاری رسانند.



فقط همان فضای گشوده شده و مرکز عدم است که یاریگر ماست چراکه قانون خداوند و زندگی بر این اساس بنا شده است که در مرکز ما نمی تواند اجسام و چیزهای آفل و گذرا قرار بگیرد و کسی قادر نیست که این قانون الهی را زیر پا بگذارد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۷۷

کس نداند مکر او آلا خدا

در خدا بگریز و وارۀ ز آن دغا

و هم چنین هیچ کسی از مکر و حیلہ های رنگارنگ من ذهنی با خبر نمی باشد مگر خداوند و نیروی زندگی و تنها خود اوست که می تواند ما را از این حیلہ گر و حقه باز حرفه ای رهایی بخشد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۴

در آشنا عجمی وار منگرید چنین

فرشته اید به معنی، اگر به تن بشرید

و حال ما آن قدر خود را غرق همانیدگی ها ساخته ایم و در غفلت و بی خبری به سر می بریم که روز الست و پیمان عهد الست را به دست فراموشی سپرده ایم که گاهی اوقات با هشیاری جسمی روی به سوی اصلمان کرده که راستی ما شما را یک جایی ندیده ایم؟ و این در حالتی ست که ما ذاتاً فرشته هستیم و امتداد خود زندگی و این آشنائیت ما از زمان روز الست می باشد.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۶۲

عَجَمی وار نگویی تو شَهان را که کبید؟

چون نمایند تو را نقش و نشان، نستیزی

از شاهان زندگی سؤال نکنیم که شما چه کسی هستید درحالی که شاهان کسانی هستند که وقتی با آن‌ها برخورد داریم عشق و آرامش را در ما به ارتعاش در می‌آورند و فوراً باید آنها را شناسایی کنیم که این‌ها شاه زندگی هستند و از جنس خداییت و عشق که به خداوند زنده شده‌اند و یکی از این شاهان مولانای عزیز است که اشعارش دارای نقش و نشانه‌های زندگی می‌باشد که با خواندن و به‌کار بردن آنها زندگی زنده و در لحظه جاری بودن در ما مرتعش می‌گردد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۴

هزار حاجب و جاندار منتظر دارید

برای خدمتتان لیک در ره و سَفَرید

هزاران دربان و نگهبان و سایر باشندگان عالم منتظر هستند که ما هشیارانه به خداییت‌مان زنده بشویم که تا بتوانند به ما خدمت برسانند ولی ما با عقل من‌ذهنی و عقل جزوی‌مان نمی‌توانیم این موضوع را درک کنیم، در حالت فضاگشایی همه‌چیز در خدمت ما و در حالت فضابندی همه‌چیز بر علیه ما.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷

خلقی نشسته گوش ما مست و خوش و بیهوش ما

نعره زنان در گوش ما که سوی شاه آ ای گدا



و وقتی که ما از جنس زندگی می‌شویم جماعتی منتظر ما نشسته‌اند؛ مست و خوش و بی‌هوش و مرتب در گوش عدم‌شنو ما فریاد می‌زنند و می‌گویند که ای انسانی که گدای این جهان شده‌ای به‌سوی زندگی و خداوند بازگرد فضا را باز کن و مرکزت را عدم ساز چراکه همه کائنات می‌خواهند به تو کمک کنند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۵۴

هزار گونه کجا خستتان به زیر سجود

کجا نظر که بدانید تیغ یا سپرید؟

هزاران بلا و آسیب به ما از طرف قانون قضا رسیده است و تنمان را رنجور و بیمار ساخته، چراکه ما زیر سجده واقعی و پذیرش و فضاگشایی و تسلیم اتفاق این لحظه بدون قید و شرط نبوده‌ایم که فضا را باز کنیم تا تن و روح و روانمان را زخمی نسازد. باید بدانیم که کار زندگی و خداوند براساس قانون قضا و قدر است و ستیزه با اتفاق این لحظه یعنی ستیزه با خداوند است چراکه قضایی فراخور وضعیت و رویداد همان لحظه ما را به‌وجود می‌آورد.

ولی ما با آن می‌ستیزیم و خداوند و زندگی را قضاوت کرده که نباید اتفاق این لحظه این‌گونه رقم می‌خورد اگر ما به قضای الهی ایمان داشتیم، می‌گفتیم که این قضا آمده است که پیغام عشق و زندگی را به گوشمان برساند و ما را بیدار کند و این قضا می‌تواند شمشیر بران همانیدگی‌های مان گردد نه سپری که همه بلاها و آسیب‌ها به او برخورد می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۵۰

چو پیغامبر بگفت: الصَّومُ جَنَّةٌ، پس بگیر آن را

به پیشِ نفسِ تیرانداز، زَنهار، این سپرِ مکن



پیامبر اکرم فرمود: «روزه سپری است در برابر آتش جهنم»، پس با پرهیز و درد هشیارانه جلو نفس اماره سرکش من ذهنی را که همواره تیر و سوسه و شهوت خود را می‌افکند را بگیر و پرهیز واقعی داشته باش و فضا را باز کن و با مرکز عدم ببین.

\*الصُّومُ جُنَّةٌ: روزه سپری است در برابر آتش جهنم

حدیث

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۲

ترکِ شهوت‌ها و لذت‌ها، سخاست

هر که در شهوت فرو شد، برنخاست

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۲۷۳

این سخا، شاخی است از سرو بهشت

وای او کز کف چنین شاخی بهشت

اگر کسی بتواند حرص و شهوت و ولع همانیدگی‌ها را کنار بگذارد، او از بخشش و لطف فراوان کرم ایزدی برخوردار می‌باشد ولی اگر کسی در حرص و شهوت همانیدگی‌ها فرورفت و خود را غرق ساخت، دیگر نمی‌تواند آن را ترک کند و از میل شدید آن بلند شود.



سقاوتمندی و فراوان اندیشی و ترک بخل و نخواستن همانیدگی‌ها برای همه ما مانند شاخ‌بخت از سروهای بهشت که خداوند در وجود همگان آن را قرار داده است که ما را به سوی بهشت یکتایی این لحظه هدایت می‌کند و وای به حال کسی که دستش را از این شاخ الهی رها سازد. و خود را در افسانه جهنم من‌ذهنی زندانی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۷۵

بیاموز از پی‌مبر کیمیایی

که هر چت حق دهد، می‌ده رضایی

همان لحظه در جنت گشاید

چو تو راضی شوی در ابتلایی

و در نتیجه باید این کیمیگری را از پیامبر اکرم بیاموزیم که در برابر اتفاق لحظه فضاگشایی کنیم و مقاومت و ستیزه نداشته باشیم و بله‌گویان به قضا و قدرش بوده و با رضایت خاص، فضا را باز کنیم و تسلیم امر کن‌فکان او گردیم چراکه همان لحظه که راضی به رضای خداوند می‌شویم از همان چالشی که ذهن آن را قضاوت می‌کند و خوب و بد، دری به سوی بهشت برین الهی که همان فضای گشوده شده است که می‌توان خداییت درون خود را ملاقات کنیم گشوده می‌گردد.

و در پایان: وقتی که خرد بی‌منت‌های کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است

چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟



پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدانگهدار شما.

زهرا سلامتی از زاهدان



با سلام و درود و عرض ادب و ارادت.

گفت: «مرده بدم زنده شدم دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم»، حقیقتاً درس‌های مولانا از طریق برنامه گنج حضور و در محضر آموزگار عشق و خرد، جناب آقای شهبازی، نقطه عطف زندگی من بود که چشم‌هایم را به روی حقیقت زندگی گشود. خدا را هزاران بار شکر، شما را شکر.

گرچه به خودم و به دیگران در تمام سال‌هایی که در سیاهی و کوری به سر بردم ضرر و زیان‌های بسیار زدم، اما اعتراف می‌کنم که نمی‌دانستم، نمی‌دیدم. از خودم از دیگران، از زندگی عذرخواهی می‌کنم و بهترین و بیش‌ترین تلاشم را در جهت جبران گذشته به عمل می‌آورم، فضاگشا خواهم بود و شاکر. دور از قضاوت و مقاومت و همواره تسلیم.

بندگی می‌کنم تا شاید عاشق شوم و در دام خداوند بمانم.

جناب شهبازی از شما بسیار آموخته‌ام و تا آخرین نفس مدیون شما هستم. با اجازه می‌خواهم دعایی را با شما به اشتراک بگذارم که اگر نه هر روز اما به تکرار می‌خوانم و می‌خوانم.

ابیاتی برگرفته از ابیات مولانای بزرگ:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۳

آمده‌ام به عذر تو ای طرب و قرار جان

عفو نما و درگذر از گنه و عثار جان

\*عثار: لغزش



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۳

نیست به جز رضای تو قفل گشای عقل و دل

نیست به جز هوای تو قبله و افتخار جان

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۸

گویم ای داده دوا لایق هر رنج و عنا

نیست مرا جز تو دوا ای تو دواى دل من

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۳۴

جور کنی وفا بود، درد دهی دوا بود

لایق تو کجا بود دیده جان و دید من

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۸

کای کمینه بخششت مُلک جهان

من چه گویم؟ چون تو می دانی نهان

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۸۴

ای که جان خیره را رهبر کنی

وی که بی ره را تو پیغمبر کنی



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۰۹

ای دعا ناگفته از تو مستجاب

داده دل را هر دمی صد فتح باب

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۸۰

ای خدا، ای فضلِ تو حاجت روا

با تو یاد هیچ کس نبود روا

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳۵

آبِ دریا، جمله در فرمانِ توست

آب و آتش، ای خداوند، آن توست

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳۶

گر تو خواهی آتش، آبِ خوش شود

ور نخواهی، آب هم آتش شود

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۰۲

چون که مستم کرده‌ای، حدّم مزن

شرع، مستان را نبیند حد زدن



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۰۳

چون شوم هشیار آن گاهم بزن

که نخواهم گشت خود هشیار من

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۹۲

هم دعا از تو، اجابت هم ز تو

ایمنی از تو، مهابت هم ز تو

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۱۵

ما ز از و حرص خود را سوختیم

وین دعا را هم ز تو آموختیم

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۱۶

حُرمتِ آن که دعا آموختی

در چنین ظلمت چراغ افروختی

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۵۰

عفو کن ای عفو در صندوق تو

سابقِ لطفی، همه مسبوق تو



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۷۵

عفو کن زین بندگانِ تن پرست

عفو از دریای عفو اولی تر است

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۵۱

من که باشم که بگویم: عفو کن؟

ای تو سلطان و صاحب امر کن

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۳۷

این طلب در ما هم از ایجاد توست

رستن از بیداد، یا رب دادِ توست

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۱۹

این دعا تو امر کردی ز ابتدا

ورنه خاکی را چه زهره این بُدی؟

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۲۰

چون دعایمان امر کردی، ای عجب

این دعای خویش را کن مستجاب



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۰۹

منگر اندر ما مکن در ما نظر

اندر اکرام و سخای خود نگر

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۱۸

ای برون از وهم و قال و قیل من

خاک بر فرق من و تمثیل من

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۸۳

ای که خاک شوره را تو نان کنی

وی که نان مرده را تو جان کنی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۴

گاه خورشید و، گهی دریا شوی

گاه کوه قاف و، گه عنقا شوی

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۵۵

تو نه این باشی، نه آن در ذات خویش

ای فزون از وهم‌ها، وز بیش بیش



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۷۳۴

این طلب در ما گروگان خداست

زانکه هر طالب به مطلوبی سزااست

حافظ، دیوان غزلیات، غزل شماره ۵۸

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست

که هر چه بر سر ما می‌رود ارادت اوست

یا حق.



«به نام خدا»

عرض سلام و ادب و احترام، شادباش محضر استاد عزیز و دوست‌داشتنی آقای شهبازی و تک‌تک دوستان گنج حضور. محمد هستم از ملارد برداشتی از برنامه ۹۳۱.

برداشتی از برنامه ۹۳۱:

مولوی، دیوان شمس، ترجیعات، ترجیع شماره ۴۳

زین دودناک خانه گشادند روزنی

شد دود و، اندر آمد خورشید روشنی

آن خانه چیست؟ سینه و آن دود چیست؟ فکر

ز اندیشه گشت عیش تو اشکسته گردنی

ما به این دنیا آمدیم مرکزمان عدم بود و در فضای گشوده مانند خورشید روشن می‌درخشیدیم اما به مرور که با چیزها همانیده شدیم، آن‌ها را در مرکز و سینه‌مان گذاشتیم و با فکرها به آن‌ها حس وجود بخشیدیم، خانه ما دودناک شد و روزگارمان تیره و تار شد.

دیگر قادر به درست دیدن نبودیم. ما با پریدن از فکری به فکر دیگر و از همانیدگی‌ای به همانیدگی دیگر برای خود غم و درد ساختیم، عیش اصیل زندگی ما از دست رفت و گردن ما زیر بار سنگین این غم‌ها و دردها شکست.



اما چه مواردی خانه ما را دودناک می کند:

رعایت نکردن «انصتوا»

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۶۹۲

پس شما خاموش باشید انصتوا

تا زبانتان من شوم در گفت و گو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۴۵۶

انصتوا را گوش کن خاموش باش

چون زبان حق نگشتی گوش باش

جناب شهبازی یکی از مواردی که خانه ما را دودناک می کند رعایت نکردن «انصتوا» ذکر می کنند، از این رو ما با حرف زدن در من ذهنی باعث می شویم خداوند نتواند در ما حرف بزند و ما را هدایت و راهنمایی کند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶

انصتوا بپذیر تا بر جان تو

آید از جانان جزای انصتوا

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۰۷۲

پیش بینا، شد خموشی نفع تو

بهر این آمد خطاب انصتوا





پس چرا وقتی خاموشی به نفع ماست، ما نمی‌پذیریم تا جانان خداوند به ما پاداش دهد و دودناکی خانه ما را کم کند؟  
 علتش می‌تواند من می‌دانم باشد. یکی دیگر از عوامل دودناک شدن خانه ما که آقای شهبازی به آن اشاره کردند من  
 می‌دانم‌های ماست که ما را وادار به حرف و عمل براساس فکرهای همانیده می‌کند، همان هر چه بیش‌تر بهتر، من کاملم،  
 من بهترم، من پولدارترم، و ترهای دیگر.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

علتی بتر ز پندار کمال

نیست اندر جان تو ای ذودلال

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۵

از دل و از دیده‌ات بس خون رود

تا ز تو این مُعجبی بیرون شود

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۶

ای بسا سرمست نار و نار جو

خویشتن را نور مطلق داند او

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۳۶۷

جز مگر بنده خدا یا نور حق

با رهش آرد بگرداند ورق



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۲

هر که نقص خویش را دید و شناخت

اندر استکمال خود، دو اسبه تاخت

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۳

زان نمی‌پرد به سوی ذوالجلال

کو گمانی می‌برد خود را کمال

و همین من «می‌دانم» و خود را کامل دانستن باعث می‌شود ما تمرکزمان را از روی خودمان برداشته و به جای سعی و تلاش در تغییر خودمان، بخواهیم دیگران را تغییر دهیم که این هم یکی دیگر از علت‌های مهم دودناک شدن خانه ماست که استاد شهبازی به آن همیشه اشاره می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

مردۀ خود را رها کرده‌ست او

مردۀ بیگانه را جوید رفو

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

دیده‌آ، بر دیگران، نوحه‌گری

مدتی بنشین و بر خود می‌گری



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

تا کنی مرغیر را خبر و سنی

خویش را بد خو و خالی می کنی

قرین بد هم یکی دیگر از عوامل دودناک شدن خانه ماست و خدا نکند این قرین من ذهنی خودمان هم باشد که یکی از موارد مودی دودناک شدن خانه ماست.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

می رود از سینه ها در سینه ها

از ره پنهان، صلاح و کینه ها

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

از قرین بی قول گفتگوی او

خو بدزد دل نهان از خوی او

و وقتی قرین، من ذهنی خودمان باشد دیگر حتی توان دیدن دودناکی خانه مان را هم نداریم و آن وقت است که استاد شهبازی در برنامه ۹۳۰ متذکر می شوند ما در حالی که داریم به قعر می رویم فکر می کنیم در حال پیشرفتیم و احساس خوب داریم و معمولاً در این مواقع دچار «بی مرادی» و «ریب المنون» می شویم که فکرش را هم نمی کنیم.



پس خیلی مهم است که در حالت‌های خوب و به‌ظاهر در حال پیشرفت هم فضاگشایی را فراموش نکنیم و وضعیت‌ها را خوب و بد نکنیم، زیرا در خانه دودناکمان توان دیدن و تمیز دادن را نداریم و فقط باید فضاگشایی کنیم و همان‌طور که خداوند در آیه ۴۸ سوره توبه می‌فرماید:

قطعاً پیش از این هم (من‌های ذهنی)، فتنه‌جویی می‌کردند و امور را بر تو وارانه و دگرگون می‌ساختند تا آنکه یاری حق از فضای گشوده‌شده آمد و فرمان خدا که تحقق پیروزی و موفقیت شما بود آشکار شد درحالی‌که آنان یعنی من‌های ذهنی خوش نداشتند.

بله من‌های ذهنی خوش ندارند ما پیروز و موفق باشیم ولی هر لحظه با صبر و شکر، پرهیز و رضا و قضاوت نداشتن و خالی نگه داشتن مرکزمان از همانیدگی‌ها و فراوانی‌اندیشی اجازه دهیم خداوند دودناک خانه‌مان را کم کند و خورشید حضور به خانه بتابد.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۰

آفتابی در یکی ذره نهان

ناگهان آن ذره بگشاید دهان

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۵۸۱

ذره ذره گردد افلاک و زمین

پیش آن خورشید، چون جست از کمین



اما این از بین رفتن دودناکی خانه ما و طلوع خورشید روشن حضور از مرکزمان در صورتی که هر لحظه با تکرار و حفظ ابیات و به کارگیری آنها و عمل به قانون جبران مالی و معنوی، قرین خداوند و دوستان گنج حضور و استاد شهبازی باشیم بسیار سهل و آسان و لذت بخش می شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

گفتم دوش عشق را، ای تو رفیق و یار من

هیچ مباش یک نفس غایب از این کنار من

نور دو دیده ی منی، دور مشو ز چشم من

شعله سینه منی کم مکن از شرار من

با تشکر محمد از ملارد



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

[Shahbazi@rapidtest.com](mailto:Shahbazi@rapidtest.com)